

معناشناسی نحله در قرآن کریم با رویکرد تاریخ واژه‌نگاری و ریشه‌شناسی

سید محمود طیب حسینی^۱ - محمد حسین شیرزاد^۲ - محمد حسن شیرزاد^۳

چکیده

«نحله» از کهن‌ترین واژه‌های سامی است که تنها یک بار در قرآن کریم (نساء/۴) به کار رفته است. مرور بر منابع تفسیری گویای آن است که از همان صدر اول، معنای این واژه تکآمد موضوع مناقشات تفسیری بوده و برای آن چند وجه معنایی ذکر شده است که گاه با هم تعارض جدی دارند. پژوهش حاضر می‌کوشد با کاربست رویکرد تاریخ واژه‌نگاری، روند تاریخی تعریف‌های ارائه‌شده از این واژه را در منابع تفسیری به بحث گذارد و با کاربست رویکرد ریشه‌شناسی، قدیم‌ترین و اصیل‌ترین معنای این واژه را در قالب یک مطالعه تطبیقی با زبان‌های خویشاوند عربی به دست آورد. مطالعه حاضر نشان می‌دهد که واژه «نحله» در اصل به معنای تملیک مال است و یادکرد از آن در سیاق بحث از پرداخت مهریه، این آموزه قرآنی را به همراه دارد که برخلاف باورهای عرب جاهلی، مهریه حق زن از زندگی مشترک است که تنها باید به او تملیک شود. از دیگر دستاوردهای این پژوهش، اثبات این نکته است که برخلاف دیدگاه اغلب عالمان لغت و تفسیر، واژه «نحله»

۱. دانشیار گروه قرآن پژوهی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران. tayebh@rihu.ac.ir

۲. دکترای علوم قرآن و حدیث، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران (نویسنده مسئول). m.shirzad862@gmail.com

m.shirzad862@gmail.com

۳. دکترای علوم قرآن و حدیث، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران. m.shirzad861@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۳ - پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۲۴

فاقد هرگونه رابطه ریشه‌شناختی با واژه «نحل» - به معنای زنبور عسل - است؛ با این توضیح که ماده «نحل» دو ساخت تاریخی کاملاً متفاوت را پشت سر گذاشته و در زبان عربی دچار اشتراک لفظی شده است.

کلیدواژه‌ها: مهریه، نحل، تکامد، اشتراک لفظی (هم‌نامی)، مفردات قرآن، زبان‌شناسی سامی.

۱. بیان مسئله

براساس فرهنگ‌های واژه‌یاب قرآنی (بنگرید به: عبدالباقی، ۱۳۶۴: ۶۹۰)، ماده «نحل» تنها دوبار در قرآن کریم به کار رفته است: یک بار در قالب واژه «نحل» از نوعی زنبور یاد شده است که در تولید عسل ایفای نقش می‌کند: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ...» (نحل/۶۸)، و بار دیگر در قالب واژه «نحله» از نوعی دهش مالی یاد شده است که مردان موظف‌اند به همسران خود بپردازند: «وَأْتُوا النِّسَاءَ صِدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً...» (نساء/۴). در حالی که درباره کاربرد نخست (نحل)، مناقشه خاصی میان مفسران دیده نمی‌شود، اما معنای کاربرد دوم (نحله) به اندازه‌ای چالش برانگیز بوده است که از همان سده‌های نخست، به طرح اقوال مختلف تفسیری انجامیده و این واژه تکامد^۱ را در زمره واژگان غریب جای داده است (بنگرید به: ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۵/۲۹؛ سیوطی، ۱۴۲۱: ۱/۳۷۵).

با عنایت به این مقدمه، مسئله پژوهش حاضر آن است که اولاً تیرگی معنایی^۲ موجود در واژه نحله که منجر به اختلاف عالمان لغت و تفسیر گردیده، ناشی از چیست؛ ثانیاً چه اقوال تفسیری درباره معنای نحله طرح شده و کدام یک از آن‌ها بردیگری مرجح است؛ ثالثاً قدیم‌ترین معنای نحله در زبان‌های سامی چیست و این واژه چه تحولات معنایی^۳ را

۱. واژه تکامد (hapax legomenon) به واژه‌ای اطلاق می‌شود که تنها یک بار در سرتاسر یک متن - در بحث ما: قرآن کریم - به کار رفته باشد (برای آگاهی بیشتر درباره تکامدهای قرآنی، بنگرید به: کریمی‌نیا، ۱۳۹۳: سراسر اثر).

2. Opacity.

3. Semantic Changes.

از زبان‌های نیا تا عربی قرآنی^۱ پشت سر گذاشته است؛ و رابعاً چرا قرآن کریم این واژه را در سیاق بحث از پرداخت مهریه به خدمت گرفته است.

در نوشتار حاضر، برای پاسخ به پرسش‌های یادشده از دورویکرد بهره جسته می‌شود: نخست رویکرد تاریخ واژه‌نگاری^۲، و آن رویکردی است که روند تعریف‌های ارائه شده از واژگان را در گذر زمان به بحث می‌گذارد؛ و دیگری رویکرد ریشه‌شناسی^۳، و آن رویکردی است که پی‌جویی قدیم‌ترین و اصیل‌ترین معنای واژه‌ها را در قالب یک مطالعه تطبیقی با زبان‌های خویشاوند بر عهده دارد (Bussmann, 2006: 385; Campbell & Mixco, 2007: 56-57). دکتر احمد پاکتچی نخستین قرآن‌پژوهی است که کاربست تلفیقی این رویکردها در معناشناسی واژگان قرآنی را پیشنهاد کرده و سپس آن را در قالب یک مطالعه موردی درباره واژه «استیناس» به خدمت گرفته است (بنگرید به: پاکتچی، ۱۳۹۹: سراسر اثر).

۲. تاریخ واژه‌نگاری نحله در منابع تفسیری

پاسخ به این سؤال کلیدی که واژه «نحله» در آیه ۴ سوره نساء دقیقاً به چه معناست، در ارتباط تنگاتنگ با این پرسش قرار دارد که نقش این واژه در آیه مذکور چیست. به طور خلاصه، عالمان تفسیر سه معنای اصلی برای نحله ذکر کرده و به موازات آن، نقش نحوی واژه را در آیه بیان داشته‌اند. این اقوال تفسیری از این قرارند:

۱-۲. نحله به معنای مهریه

از قدیم‌ترین آرای تفسیری که درباره معنای نحله بر جای مانده، منسوب به ابن عباس

۱. عربی قرآنی (Qur'anic Arabic) زبانی است که مردمان مناطق غربی و مرکزی عربستان از حدود دو بیست سال پیش از ظهور اسلام به آن تکلم می‌کردند؛ اما جز قرآن کریم، هیچ اثر مکتوبی که بتوان آن را به طور قطع باز نمود آن زبان دانست، به یادگار باقی نمانده است (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: پاکتچی، ۱۳۹۴: ۴۰۳-۴۰۴؛ ولفنزن، ۱۹۲۹: ۱۶۹-۱۷۰ و ۲۰۶).

2. History of Lexicography.

3. Etymology.

است. صاحبان تفاسیر اثری به نقل از علی بن ابی طلحه، روایتی از ابن عباس نقل کرده‌اند که او نحله را به «مهر» تفسیر کرده است (طبری، ۱۴۱۲: ۴/۱۶۲؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۲/۱۸۶؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲/۱۲۰). این برداشت تفسیری البته هیچ‌گاه مورد اقبال پسینیان قرار نگرفته و همواره به دیده تردید نگریسته شده است. به هر روی، با توجه به اینکه واژه «صدقات» نیز در آیه ۴ سوره نساء بر معنای مهریه دلالت دارد، به ناچار نقش نحله در آیه را یا باید بدل از صدقات به شمار آورد، یا باید عطف بیان برای آن در نظر گرفت.

۲-۲. نحله به معنای فریضه یا واجب الهی

دیگر معنایی که عالمان تفسیر برای واژه نحله ذکر کرده‌اند، «فریضه»، «واجب شرعی» و «دیانت» است. این برداشت تفسیری نیز - همچون مورد پیشین - سابقه‌ای بس دراز دارد و به گروهی از صحابه و تابعان نسبت داده شده است؛ برای مثال، عایشه - از قدمای صحابه - نحله را به «واجبه» معنا کرده، قتاده بن دعامة - از تابعان نامدار - نحله را «فریضه» دانسته، و ابن جریر - از اتباع تابعان - نیز معنای نحله را «فریضة مسماة» گفته است (طبری، ۱۴۱۲: ۴/۱۶۱-۱۶۲؛ ابن ابی حاتم رازی، ۱۴۱۹: ۳/۸۶۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲/۱۲۰). همچنین سیوطی معتقد است که معنای این واژه از اساس نزد اهل حجاز ناشناخته بوده و در زبان قبیله قیس عیلام در معنای «فریضه» کاربرد داشته است (سیوطی، ۱۴۲۱: ۱/۴۲۲).

از مفسران صدر اول که بگذریم، عالمان سده‌های بعد رغبت چندانی به این دیدگاه نشان نداده و تنها آن را به عنوان وجهی مرجوح یاد کرده‌اند. آنان معتقدند که هر کس نحله را به فریضه یا امثال آن معنا کرده، تنها به مضمون و مفهوم آیه نظر داشته است؛ نه آنکه واژه نحله را حقیقتاً به این معنا بداند (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲/۶۰؛ ابو حیان اندلسی، ۱۴۲۰: ۳/۵۱۰؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۲/۴۲۳؛ فاضل کاظمی، ۱۳۶۵: ۳/۱۸۴).

به هر روی، دلالت نحله بر «فریضه» را آنگاه می‌توان صحیح پنداشت که نقش نحله در آیه، یا مفعول لأجله دانسته شود: «آتوهنّ مهورهنّ دینانّه و فریضه»؛ یعنی «مهریه آنان را

بپردازید، از آن جهت که واجبی الهی است؛ و یا حال از صدقات در نظر گرفته شود: «آتوهنَّ مهورهنَّ حال کونها دیناً و فریضةً من الله»؛ یعنی «مهریهٔ زنان را بپردازید، در حالی که مهرشان به مثابهٔ واجبی الهی است» (بنگرید به: زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/ ۴۷۰؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۹/ ۴۹۲؛ حقی، ۱۴۲۴: ۲/ ۱۶۳).

۲-۳. نحله به معنای هدیه و عطیه

برای نحله معنای سومی نیز ذکر شده است که در قیاس با معانی پیش گفته، طرف‌دارانی پُرشمار دارد و آن «هدیه»، «عطیه»، «بخشش» و «هبه» ای است که در مقابلش عوض و ثمنی نباشد. این دیدگاه، هم مورد توجه عالمان امامی مذهب قرار گرفته (مثلاً بنگرید به: طبرسی، ۱۳۷۲: ۳/ ۸؛ بلاغی، ۱۴۲۰: ۲/ ۱۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴/ ۱۶۹)، و هم نزد عالمان اهل سنت به دیدگاهی رایج و فراگیر مبدل شده است (مثلاً بنگرید به: فراء، بی‌تا: ۱/ ۲۵۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/ ۴۶۹-۴۷۰؛ قاسمی، ۱۴۱۸: ۳/ ۲۶). در راستای همین نظرگاه، برخی از مفسران معتقدند که چون هدیه و عطیه تنها از سرعلاقه و رغبت پرداخت می‌شود، واژهٔ «نحله» مجازاً (مجاز لازم و ملزوم) معنای «میل و رغبت داشتن» و «طیب خاطر داشتن» را نیز به خود می‌گیرد و در آیهٔ ۴ سورهٔ نساء این مقصود را افاده می‌کند که مهریه زنان را باید از روی میل و رغبت و با طیب نفس پرداخت کرد (ابوعبیده، ۱۳۸۱: ۱/ ۱۱۷؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۱: ۱۰۶؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۹/ ۴۹۲).

پرسشی که فراروی این گروه - یعنی آنان که نحله را به معنای هدیه و عطیه می‌دانند - قرار دارد، آن است که این هدیه از جانب چه کسی به زنان تعلق می‌گیرد؟! در مقام پاسخ، دو وجه بیان شده است: یکی آنکه مهریه هدیه‌ای است که مردان به زنان تقدیم می‌دارند؛ و دیگری آنکه مهریه هدیه‌ای است که خداوند متعال در اختیار زنان می‌گذارد، با این توضیح که منافع نکاح - از قبیل هم‌بستری و توالد و تناسل - مشترک بین زوجین است، اما چون فقط مردان موظف شده‌اند که - به طور بلاعوض - مالی را در قالب مهریه به زنان پرداخت نمایند، می‌توان مهریه را هدیه‌ای از جانب خداوند متعال به شمار آورد (برای

تفاسیر امامیه، بنگرید به: طبرسی، ۱۳۷۲: ۳/ ۱۲؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۲/ ۴۲۳-۴۲۴؛ مقدس اردبیلی، ۱۳۸۶: ۵۱۰؛ فاضل کاظمی، ۱۳۶۵: ۳/ ۱۸۴؛ برای تفاسیر اهل سنت، بنگرید به: فخر رازی، ۱۴۲۰: ۹/ ۴۹۲؛ حقی، ۱۴۲۴: ۲/ ۱۶۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۲/ ۴۰۸).

بر پایهٔ مباحث بند قبل، اگر نحله به معنای «عطیة الهی» در نظر گرفته شود، نقش حال را برای واژه «صَدَقَات» ایفا می‌کند: «آتوهنَّ مُهورَهَنَّ حال کونها هبةً و عطیةً من الله»؛ یعنی «مهریهٔ زنان را پردازید، در حالی که مهرشان به مثابهٔ هدیه‌ای الهی است»؛ حال آنکه اگر نحله به معنای «هدیهٔ مردان» دانسته شود، امکان ایفای سه نقش را می‌یابد:

- اول آنکه مفعول مطلق برای فعل «آتوا» باشد: «آتوهنَّ مُهورَهَنَّ ایتاءً عن طيبة أنفیسکم»؛ یعنی «مهریهٔ آنان را هدیه وار و با میل و رغبت پردازید»؛
 - دوم آنکه حال از فاعل «آتوا» - یعنی مردان - باشد: «آتوهنَّ مُهورَهَنَّ حال کونکم ناجلین طیبی النفوس»؛ یعنی «مهریهٔ آنان را در حالی که میل و رغبت باطنی دارید، پردازید»؛

- و سوم آنکه حال از «صَدَقَات» باشد: «آتوهنَّ مُهورَهَنَّ حال کونها مَنحوْلَةٌ مُعطاءً عن طيبة الأنفس»؛ یعنی «مهریهٔ آنان را پردازید، در حالی که آن مهر هدیه‌ای از جانب شما به ایشان باشد» (برای مشاهدهٔ وجوه اعرابی یادشده، بنگرید به: زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/ ۴۶۹-۴۷۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۹/ ۴۹۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲/ ۶۰).

سخن آخر اینکه از جمله مسائلی که مورد توجه عالمان لغت و تفسیر قرار گرفته، رابطهٔ مفهومی میان واژه‌های «نحله» - به معنای هدیه - و «نحل» - به معنای زنبور عسل - است. مرور بر آرای لغوی و تفسیری نشان می‌دهد که هیچ صاحب نظری را نمی‌توان یافت که حکم به وجود اشتراک لفظی (هم‌نامی) میان این واژه‌ها کرده باشد. در مقابل، برخی در این باره تنها سکوت اختیار کرده و برخی دیگر که اکثریت را تشکیل می‌دهند، قاطعانه حکم به رابطهٔ اشتراک معنوی (چندمعنایی) بین آن‌ها کرده‌اند.^۱

۱. چندمعنایی (polysemy) ناظر به نوعی رابطهٔ مفهومی است که در آن، یک واحد زبانی (واژه) بر چند

گروه اخیر خود بردو قسم‌اند: عدّه اندکی همچون راغب اصفهانی، معنای اصلی «نحل» را «زنبور عسل» گرفته، معتقدند که عطیه را از آن جهت نحله گویند که شبیه به کار عسل دهی زنبور است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۹۵؛ نیز مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳ / ۲۶۲؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۳۶ / ۷). در برابر، اکثریت براین باورند که معنای اصلی «نحل»، «عطیه» است؛ پس عرب از آن جهت زنبور را نحل می‌خواند که خداوند متعال به وسیله آن، عسل را به مردم عطا می‌کند (در کتب تفسیر، بنگرید به: طوسی، بی تا: ۳ / ۱۰۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۸؛ در کتب لغت، بنگرید به: ازهری، ۲۰۰۱: ۵ / ۴۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۶۴۹؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۵ / ۴۷۸).

اینک پس از بررسی آرای عالمان تفسیر دربارهٔ واژهٔ نحله، بحث را با کاربست رویکرد ریشه‌شناسی پی می‌گیریم، تا روند تحولات معنایی «نحل» به مطالعه گذاشته شود و رابطهٔ مفهومی میان «نحل» و «نحله» از منظر اشتراک لفظی و معنوی بازشناخته شود.

۳. ریشه‌شناسی «نحل»: پی‌جویی ماده در ریشه‌های ثنایی

در سخن از ریشه‌های ثنایی «نحل» در زبان آفرآسیایی^۱ چهار احتمال قابل طرح است:

→ معنای مختلف که با هم ارتباط مفهومی دارند، دلالت می‌کند. در مقابل، هم‌نامی (homonymy) اشاره به واژه‌هایی دارد که گرچه به یک شکل نوشته و خوانده می‌شوند، اما هیچ رابطهٔ مفهومی با یکدیگر ندارند و وحدت در آن‌ها امری صوری و عارضی است (Riemer, 2009: 63-64; Saeed, 2010: 161).

۱. زبان آفرآسیایی (Afro-Asiatic) که به آن حامی - سامی (Hamito-Semitic) یا اریتره‌ای (Erythraic) نیز گفته می‌شود، نیای مشترک تعدادی از خانواده‌های زبانی در قاره‌های آسیا و آفریقا به نام‌های سامی، بربری، مصری، چادی، کوشی و اوموتی است و سابقه‌ای نزدیک به ده تا دوازده هزار سال دارد (Bennett, 1998: 21-22; Bussmann, 2006: 28-29; Bomhard, 2014: 4-7).

الف) ساخت پیش‌سازی: ن + حل

ب) ساخت میان‌سازی: قرار گرفتن واج /h/ در میانه بن ثنایی نل

ج) ساخت پس‌سازی: نح + ل

د) ساخت براساس ترکیب دو بن نح + حل و سپس حذف هجای مکرر^۲

داده‌های زبان‌شناسی تاریخی به روشنی نشان می‌دهد که بن ثلاثی «ن حل» از دوریشه مختلف ثنایی نشئت گرفته و بدین سان دو مسیر تاریخی کاملاً متفاوت را پشت سر گذاشته است که نباید آن‌ها را با هم خلط کرد. این دو مسیر ساخت عبارت‌اند از:

۳-۱. نحل؛ محصول الحاق پیش‌ساز «ن» به بن «حل» به معنای «شیرینی»

نخستین مسیری که به ساخت ماده «ن حل» انجامیده و بستر را برای شکل‌گیری واژه «نحل» - به معنای زنبور عسل - فراهم آورده است، الحاق پیش‌ساز /n/ به بن آفروآسیایی HL/ (= حل) است. زبان‌شناسان موقت شده‌اند با تکیه بر شواهدی از شاخه‌های زبانی سامی، چادی غربی، چادی مرکزی و ریفت، واژه‌ای ثنایی را در زبان آفروآسیایی باستان بازسازی کنند که *hal به معنای «شیرین بودن» است (Orel & Stolbova, 1995: 271-272). همین بن ثنایی است که در زبان عربی، با پذیرش حروف عله «الف»، «واو» و «یاء» ثلاثی شده و افعال ناقص «حَلَا يَحْلُو»، «حَلُو يَحْلُو» و «حَلِي يَحْلِي» - با مصدرهای حَلَاوَة، حَلُو و حُلُوَان - به معنای «شیرین بودن» را به وجود آورده است (خلیل بن احمد، ۱۴۱۰: ۳ / ۲۹۵-۲۹۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۴ / ۱۹۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۱۲۷۵-۱۲۷۶؛ نیز برای مشاهده همزادها در دیگر زبان‌های سامی، بنگرید به: عبری: Gesenius, 1939: 318؛ آرامی ترگوم: Jastrow, 1903: 1/ 467-468؛ سریانی: Costaz, 2002: 105؛ مندایی: Drower &

۱. برای آگاهی از کاربرد صرفی و معنایی برسازها (پیش‌سازها، میان‌سازها و پس‌سازها) در زبان‌های

سامی، بنگرید به: Moscati, 1980: 80-84; Gray, 1971: 45-48; O'Leary, 1923: 180-191; Lipinski, 1997: 215-228.

2. Haplology.

. (Macuch, 1963: 148).

واژه باستانی *hal به شکلی دیگر نیز به صورت ثلاثی درآمده و آن افزوده شدن پیش ساز /n/ به آن است. پژوهش‌های دکتر احمد پاکتچی نشان می‌دهد که پیش ساز «ن» گاه معنای حرفی «از» را افاده می‌کند و برای بیان منشأ یک چیز استفاده می‌شود^۱ (برای پی‌جویی سابقه ساخت این پیش‌ساز، بنگرید به: Dolgopolsky, 2008: 1446). براین اساس، «نحل» - به معنای زنبور عسل - در اصل به معنای موجودی است که منشأ تولید قند و شیرینی در نظر گرفته می‌شود. این باور در آیات شریفه قرآنی نیز بازتاب یافته است؛ آنجا که خداوند متعال از وحی الهی به زنبور عسل یاد می‌کند که از هر میوه‌ای بخورد تا از درون شکم هایش شرابی رنگارنگ که شفای بیماری‌هاست، خارج شود: ﴿وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ... *... يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ...﴾ (نحل/ ۶۸-۶۹).

در پایان باید خاطر نشان کرد، واژه عربی «نحل» همزادهایی در دیگر زبان‌های سامی نیز دارد که از این قرار است: واژه נַחֵל (nāhīl) در زبان عبری (Zammit, Klein, 1987: 411; 396: 2002)، و واژه‌های נַחֵל (nāhīl) و נַחֵל (nāhīl) و נַחֵל (nāhīl) در زبان آرامی ترگوم که همگی به معنای «زنبور عسل» هستند (Dalman, 1901: 255; Jastrow, 1903: 2/ 894).

۲-۳. نحله؛ محصول الحاق پیش‌ساز «ن» به بن «حل» به معنای «دادن»

دیگر مسیری که به ساخت ماده «نحل» انجامیده و این بار بسترا برای ساخت واژه «نحله» فراهم آورده، الحاق پیش‌ساز /n/ به بن آفروآسیایی /h/ (= حل) است؛ بنی‌ثنایی که معنای «دادن» و «پرداخت کردن» را افاده می‌کند و هیچ ارتباط ریشه‌شناختی با بن

۱. شایان ذکر است، ایشان این بحث را برای نخستین بار در نیمسال اول سال تحصیلی ۱۳۹۴-۱۳۹۵، در سلسله جلسات درس «زبان‌شناسی سامی» در مقطع دکتری رشته علوم قرآن و حدیث در دانشگاه امام صادق علیه السلام مطرح کرده‌اند.

/HL/ - به معنای شیرین بودن - ندارد.

از بازمانده‌های این بن‌ثنایی در زبان عربی، می‌توان ماده مهموز اللام «ح ل ا» و ماده ناقص واوی «ح ل و» را شاهد آورد که هر دو به معنای «دادن مال» و «پرداخت کردن مال به دیگری» هستند. در سخن از «ح ل ا» باید عبارات «حَلَّأَ فلاناً درهماً» و «حَلَّأَ فلاناً درهماً» را یاد کرد که به معنای «به او درهم داد» هستند؛ و در سخن از «ح ل و» نیز باید «حَلَّأَ فلاناً شيئاً» - به معنای «به او چیزی داد» - و «حُلَّوْا» - به معنای «اجرت دلال»، «دستمزد کارگر»، «اجرت کاهن»، «رشوه»، «مهریه زنان» و «انعام» را که همگی از جنس دادنی‌ها و پرداخت‌کردنی‌ها هستند - ذکر کرد (بنگرید به: فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۳۸، ۱۲۷۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۱/۱۳۸، ۱۳۹، ۱۹/۳۳۶-۳۳۷؛ همچنین برای مشاهده همزادها در زبان‌های سبایی و گعزی، بنگرید به: Beeston, 1982: 68; Biella, 1982: 175, 176; Leslau, 1991: 231).

به آنچه گذشت باید بن سه‌حرفی «ن ح ل» را علاوه کرد که حاصل اضافه شدنِ پیش‌ساز /n/ به بن «ح ل» است و کاربردی نسبتاً وسیع در زبان‌های مختلف سامی دارد. از این پس، بحث را با تمرکز بر این مادهٔ ثلاثی پی می‌گیریم.

۴. معنای «ن ح ل» در زبان‌های سامی

«ن ح ل» از کهن‌ترین ریشه‌های ثلاثی در سامی است که بازمانده‌های آن در همهٔ زیرشاخه‌های این خانوادهٔ زبانی - جز زیرشاخهٔ حبشی - دیده می‌شود. به طور خلاصه، مفهوم اصلی و مشترک این ریشه در زبان‌های سامی از این قرار است: (الف) «مالک شدن»، «تصرف کردن» و «تملک کردن»؛ و (ب) «تملیک کردن»، «به ملکیت دیگری دادن» و «به تصرف دادن» (شواهد و تحلیل داده‌ها، در ادامهٔ بحث خواهد آمد). بر این اساس، آنچه پیش‌سازِ /n/ به بن‌ثنایی /HL/ می‌افزاید، نوعی معنای مطاوعی است؛ با این توضیح که «ح ل» بر مطلق معنای «دادن مال» دلالت می‌کند، حال آنکه «ن ح ل» برای افادهٔ معنای مطاوعی «تملک کردن»، «مالک شدن» و سپس «تملیک کردن» و «به ملکیت دیگری درآوردن» به کار گرفته می‌شود (برای آگاهی بیشتر دربارهٔ نقش پیش‌ساز

«ن» جهت افاده معنای مطاوعه در زبان‌های سامی، بنگرید به: O'Leary, 1923: 223-225; (Gray, 1971: 81; Moscati, 1980: 126-127).

با این مقدمه، معنای «ن حل» در زیرشاخه‌های سامی به این شرح است:

۴-۱. معنای ریشه در زبان عربی

مرور بر لغت‌نامه‌های عربی نشان می‌دهد که لغویان مسلمان اصلی‌ترین معنای «ن حل» را «تملیک کردن مال به دیگری» می‌دانستند. شاهد برای این مطلب، عبارات زیر است که در کتب معتبر لغت به ثبت آمده است: «نَحَلَ الرَّجُلُ» - با مصدر نُحِل - به معنای «مالی را به تملیک آن مرد درآورد»؛ «نَحَلَهُ مَالاً» به معنای «مالی به او داد»؛ «أَنْحَلَ الرَّجُلُ وَلَدَهُ مَالاً» به معنای «آن مرد مالی را به فرزندش داد»؛ «نَحَلَ فُلَاناً مَالاً» به معنای «مقداری از مال را برای او مختص کرد»؛ و سرانجام «نُحِل»، «نُحِلَى» و «نُحِلَان» هر سه به معنای «مالی که به کسی داده شود» (ابن درید، ۱۹۸۷: ۱/۵۶۹؛ ابن سیده، ۱۴۱۷: ۳/۴۲۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۱۰۶۱).

از لغت‌نامه‌های عربی چنین استنباط می‌شود که در گام بعد، نوعی تضییق معنایی^۱ در «ن حل» به وقوع پیوسته است؛ با این توضیح که معنای مطلق «مالی را به ملکیت دیگری دادن» دچار تخصیص در دامنه معنایی شده و به معنای مضیق «مالی را به دیگری بخشیدن / هدیه دادن» انتقال یافته است. بر همین اساس، عالمان لغت «نحل» را اسم مصدر از «ن حل» و به معنای «إِعْطَاؤُكَ إِنْسَاناً شَيْئاً بِإِسْتِعَاضَةٍ» (= دادن چیزی به دیگری بدون عوض) می‌دانند (ازهری، ۲۰۰۱: ۵/۴۲-۴۳؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۳/۱۰۳)، و واژه‌های «نُحِل»، «نَحَلَهُ»، «نُحِلَى» و «نُحِلَان» را به «هدیه» و «عطیه» معنا می‌کنند (زمخشری، ۱۹۷۹: ۶۲۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/۶۵۰). در همین راستا، آنان معتقدند اطلاق «نحله» بر «مهریه» نیز از آن جهت است که مرد باید مهریه را هدیه‌وار و از

۱. برای آگاهی از اصطلاح «تضییق معنایی» در زبان‌شناسی تاریخی، بنگرید به: Bussmann, 2006:

.1041-1042; Campbell & Mixco, 2007: 133

روی رغبت و میل به زن پرداخت کند (ابن فارس، ۱۳۹۹: ۵/۴۰۳؛ جوهری، ۱۴۰۷: ۵/۱۸۲۶). این دیدگاه مورد اقبالِ جماعت بسیاری از مفسران فریقین نیز قرار گرفته و بارها در طول سده‌های متمادی تکرار شده است (بنگرید به: همین مقاله، بخش ۲-۳).

۲-۴. معنای ریشه در دیگر زبان‌های سامی

همزادهای «ن حل» در زبان‌های خویشاوندِ عربی از این قرار است:

الف) زیرشاخهٔ شمالی حاشیه‌ای

* اکدی: *naḥālu(m)* به معنای فعلی «انتقال یافتن مالکیت از کسی به دیگری» و «تملیک کردن مال به دیگری».

* اکدی: *nehlatum* و *niḥlatum* - معادلِ نحله عربی - هر دو به معنای اسمی «دارایی و مالی که به تملیک دیگران درآید» (/ (1) 11; Gelb, 1998: 2/ 712; Von Soden, 1972: 219; Black, 2000: 231, 253 (2) / 126).

ب) زیرشاخهٔ اوگاریتی

* اوگاریتی: *nhl* در اصل به معنای «مالک شدن» و سپس بر اثر تضییق در دامنه، به معنای «ارث بردن» که نوعی تملک مال است.

* اوگاریتی: *nhlt* - معادلِ نحله عربی - به معنای «مال و دارایی» و سپس «ارث و ما ترک» (Del Olmo Lete & Sanmartin, 2003: 627-628).

ج) زیرشاخهٔ کنعانی

* عبری: *נָחַל* (*nāhal*) به معنای فعلی «مالک شدن» و «تملک کردن».

* عبری: *נְחִילָה* (*nāhlāh*) - معادلِ نحله عربی - به معنای اسمی «مالکیت»، «تملک»، «مال و دارایی» و «ارث و ما ترک» (Gesenius, 1939: 635; Klein, 1987: 411).

* فنیقی: *nhl* در اصل به معنای «مالک شدن» و سپس «ارث بردن» (Hoftijzer & Jongeling, 1995: 2/ 724; Krahmalkov, 2000: 327; Zammit, 2002: 397).

د) زیرشاخه آرامی

* آرامی ترگوم: ܢܗܠܢ (nāhal) در اصل به معنای فعلی «تملک کردن» و سپس «به ارث بردن».

* آرامی ترگوم: ܢܗܠܗ (nahlah) و ܢܗܠܗܐ (n'hlāh) - معادل نحله عربی - به معنای اسمی «ارث» و «ما ترک» (Dalman, 1901: 255; Jastrow, 1903: 2/ 894-895).

ه) زیرشاخه عربی جنوبی باستان

* سبایی: nhl در اصل به معنای «واگذار کردنِ دارایی»، «تملیک کردن»، «به ملکیت دیگری درآوردن» و سپس به معنای تضییق یافته «اجاره دادن» که خود نوعی تملیک - یعنی تملیک منفعت در ازای دریافت عوض - است.

* سبایی: nhlt - معادل نحله عربی - به معنای اسمی «تملیک»، «بخشش» و «اجاره» (Beeston, 1982: 95; Biella, 1982: 299-300).

به عنوان جمع‌بندی باید گفت: از پی جویی ماده «نحل» در زبان‌های سامی، دو مطلب روشن می‌شود: نخست آنکه مفهوم اصلی و مشترک این ریشه، «مالکیت» است که هم به صورت «تملک» (مالک شدن) و هم به صورت «تملیک» (مالکیت چیزی را به دیگری واگذار کردن) کاربرد گسترده دارد؛ و دیگر آنکه این معنای اصلی، خود آستان ساخت معانی جدید در زبان‌های مختلف سامی شده است که فصل مشترک آن‌ها، نوعی تصرف و تملک برمالی است که پیش‌تر در سلطه مالک نبوده است. این مفاهیم تبعی و ثانوی عبارت‌اند از: «ارث بردن» در زبان‌های اوگاریتی، عبری، فنیقی و آرامی ترگوم؛ «اجاره دادن» در زبان سبایی؛ و «هدیه دادن» در زبان عربی. این میزان از تنوع نشان می‌دهد که معنای مشترک «نحل» - یعنی مالکیت - مربوط به زمانی بسیار کهن است؛ به گونه‌ای که هر یک از زبان‌های سامی فرصت کافی برای ایجاد گسترش‌های جدید معنایی را داشته‌اند.

۵. معنای «نحله» در آیه ۴ سوره نساء

اکنون که تبار ماده «نحل» و مسیر ساخت آن بازشناخته شد، وقت آن فرارسیده است

که معنای «نحله» را در آیه شریفه «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً...» (نساء/۴) با تکیه بر داده‌های ریشه‌شناختی به مطالعه گذاریم. برای تحقّق این هدف، نخست دیدگاه‌های مطرح شده از سوی عالمان تفسیر را که پیش‌تر در بخش ۲ بازگو کرده‌ایم، نقد می‌کنیم و سپس به تبیین دیدگاه برگزیده می‌پردازیم.

۱-۵. نقد آرای تفسیری گذشتگان

مهم‌ترین نقدهایی که بر آرای تفسیری گذشتگان وارد است، بدین شرح است:

الف) نقد تفسیر نحله به مهریه

گرچه عالمان لغت اتفاق نظر دارند که یکی از معانی واژه «نحله» و نظایر آن - یعنی «نُحْل» و «نُحْلَه» - «مهریه» است (خلیل بن احمد، ۱۴۱۰: ۳/۲۳۰؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۳/۱۰۳)؛ اما هیچ کس جز ابن عباس واژه نحله در آیه ۴ سوره نساء را به مهریه تفسیر نکرده است (طبری، ۱۴۱۲: ۴/۱۶۲؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲/۱۲۰). علت این مطلب روشن است؛ زیرا به دلیل حضور واژه «صَدَقَات» در این آیه شریفه، لازمه تفسیر نحله به مهریه آن است که قائل به نوعی تکرارگویی در آیه شویم که با بلاغت و فصاحت قرآن کریم ناسازگار است. به این ترتیب، اصل آن است که تا جای ممکن، نحله را به گونه‌ای معنا کنیم که مستلزم تکرار نشود و معنای جدیدی را به متن بیفزاید.

ب) نقد تفسیر نحله به فریضه و واجب شرعی

تفسیر نحله به فریضه یا واجب شرعی از دو جهت قابل نقد است: اولاً همان‌طور که بیشتر مفسران گفته‌اند، هر کس نحله را به فریضه و امثال آن معنا کرده، تنها به مضمون و مفهوم آیه نظر داشته است؛ چراکه واژه نحله از اساس برای افاده چنین معنایی وضع نشده است: «مَنْ فَسَّرَ النَّحْلَةَ بِالْفَرِيضَةِ وَنَحْوِهَا نَظَرَ إِلَى مَفْهُومِ الْآيَةِ لَا إِلَى مَوْضِعِ اللَّفْظِ» (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲/۶۰؛ ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰: ۳/۵۱۰؛ فاضل کاظمی، ۱۳۶۵: ۳/۱۸۴).

ثانیاً همان‌طور که بیشتر عالمان اصول فقه گفته‌اند، صیغه امر ظهور در وجوب دارد؛

مگر آنکه قرینه‌ای برخلاف آن اقامه شود (مفید، ۱۴۱۳: ۳۰؛ محقق حلی، ۱۴۰۳: ۶۴-۶۵؛ آخوند خراسانی، ۱۴۲۹: ۷۰). براین اساس، فعل «آتوا» در آیه شریفه «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً...» (نساء/۴) به تنهایی مفید و جوب پرداخت مهریه است؛ پس لزومی ندارد که بار دیگر با کاربرد لفظ «نحله» بر وجوب پرداخت مهریه تأکید شود.

ج) نقد تفسیر نحله به هدیه خداوند متعال به زنان

تفسیر نحله به عطیه خداوند متعال به زنان از دو جهت قابل نقد است: اولاً پذیرش این تفسیر مستلزم آن است که در آیه محذوفی وجود داشته باشد؛ حال آنکه این مطلب نیازمند قرینه یا دلیلی در آیه شریفه است که به هیچ وجه از متن آیه مستفاد نمی‌شود.

ثانیاً از ظاهر آیه شریفه چنین استنباط می‌شود که «نحله» در مقام بیان چگونگی انجام فعل - یعنی ایتاء - است و فاعل فعل نیز مردان هستند؛ پس اگر هدیه‌ای هم در کار باشد، ناظر به هدیه مردان به زنان است و نه هدیه خداوند متعال به زنان (هدایت، ۱۳۸۴: ۳۵-۳۶).

د) نقد تفسیر نحله به هدیه مردان به زنان

تفسیر نحله به هدیه مردان به زنان نیز از چند جهت قابل نقد است. چنان که گذشت، فعل امر «آتوا» ظهور در وجوب دارد. افزون بر این، از دیگر آیات قرآنی و نیز روایات رسیده از معصومین علیهم‌السلام استفاده می‌شود که پرداخت مهریه امری واجب و تخلّف ناپذیر است که به مثابه دینی حتمی بر ذمه مردان قرار دارد. با این اوصاف، بسیار تکلف‌آمیز است که نحله را به عطیه معنا کنیم و پرداخت مهریه را هدیه وار و از روی رغبت باطنی به شمار آوریم؛ زیرا دادن هدیه امری خودخواسته و بدون اجبار است، حال آنکه دادن مهریه امری واجب و خارج از اختیار مردان است.

بر پایه آنچه گذشت، هیچ یک از آرای تفسیری که تاکنون مطرح شده، خالی از اشکال نیست و به هر کدامشان نقدهای متعددی وارد است. اینک بحث را با تبیین رأی برگزیده

در این باره پی می‌گیریم.

۵-۲. رأی برگزیده درباره معنای «نحله»

از ریشه‌شناسی «نحل» به دست می‌آید که این ماده در زبان عربی بردو معنا دلالت دارد: (الف) «تملیک کردن» که یک معنای بسیار قدیم و مشترک در زیرشاخه‌های مختلف سامی است و در برخی کاربردهای عربی همچون «نَحَلَهُ مَالاً» نیز دیده می‌شود؛ و (ب) «هدیه دادن» که صورتی تضییق یافته از معنای قبلی است و تنها به زبان عربی اختصاص داشته، در دیگر زبان‌های سامی یافت نمی‌شود.

با این مقدمه و با عنایت به نقدهایی که بر هدیه‌انگاشتن مهریه وارد است، رأی برگزیده آن است که واژه «نحله» در آیه ۴ سوره نساء را به معنای «تملیک کردن مال» و «به تصرف دادن مال» بدانیم. شواهدی چند برای این مطلب گواهی می‌دهند:

الف) هم‌نشینی نحله با فعل امر «آتوا»: با عنایت به اینکه صیغه امر (= آتوا) ظهور در وجوب دارد، مقتضی است «نحله» به گونه‌ای معنا شود که با وجوب شرعی پرداخت مهریه تناسب تام داشته باشد. روشن است که تفسیر نحله به «تملیک مال» - نه دادن هدیه - با این وجوب شرعی سازگارتر است.

ب) سیاق آیه: توجه به سیاق آیات ۲ تا ۶ سوره نساء نشان می‌دهد که قرآن کریم در صدد بیان یک مجموعه از احکام شرعی برای استیفای حقوق کسانی است که حَقشان در روزگار جاهلیت پایمال می‌شده است؛ به ویژه زنان و یتیمان (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۱۵۱-۱۵۳). روح حاکم بر این سیاق چنین اقتضا دارد که واژه «نحله» به گونه‌ای تفسیر شود که با مراد الهی از انعقاد این سیاق منطبق باشد. تفسیر نحله به تملیک مهریه می‌تواند این هدف را محقق سازد.

ج) روایات تفسیری: صاحبان تفاسیر روایی در بحث از آیه ۴ سوره نساء، حدیثی به نقل از سماعة بن مهران از امام صادق علیه السلام یا امام کاظم علیه السلام روایت کرده‌اند که تفسیر نحله به تملیک مال را تأیید می‌کند. بنا بر روایت سماعة، امام علیه السلام درباره معنای «شیء منه» در

عبارت «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا...» (نساء/ ۴) چنین فرمود: «یعنی بذلتك أموالهنّ التي في أيديهنّ ممّا ملكنّ»؛ یعنی «مقصود خداوند متعال، آن اموالی است که در اختیار زنان قرار دارد و به عنوان مهریه به تملیک ایشان درآمده است» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱/ ۲۱۹؛ نیز بحرانی، ۱۴۱۶: ۲/ ۲۰؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۱/ ۴۴۱).

نتیجه بحث آنکه از عبارت شریفه «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً...» (نساء/ ۴) دو حکم شرعی استنباط می‌شود: یکی حکم وجوب پرداخت مهریه از سوی مرد؛ و دیگری تملیک مهریه به زن، به این معنا که مال داده شده به تصرف و تملک شخص زن درآید (هدایت، ۱۳۸۴: ۳۸).

۶. حکمت اطلاق «نحله» بر مهریه در قرآن کریم

اکنون که معنای واژه «نحله» به بحث گذاشته شد، باید به این پرسش کلیدی پاسخ داد که چرا قرآن کریم در سیاق بحث از لزوم پرداخت مهریه (= صدقات)، از نحله بودن مهریه سخن گفته است. برای پاسخ به این سؤال می‌توان از دو آموزه قرآنی یاد کرد که در تقابل با آموزه‌های جاهلی شکل گرفته‌اند.

الف) مهریه به مثابه حقّ زن

آگاهی‌های بازمانده از فرهنگ عرب پیش از اسلام نشان از آن دارد که ازدواج در روزگار جاهلی، بیشتر به یک معامله اقتصادی از جنس بیع می‌مانست که در آن، زن در ازای پرداخت مقادیری از مال، دادوستد می‌شد. در این باور فرهنگی، نکاح به مثابه بیع، مرد به مثابه بایع، زن به مثابه مبیع، و مهریه نیز به مثابه قیمت‌المثل زن در نظر گرفته می‌شد (Smith, 1907: 93, 96; Spies, 1991: 79; Motzki, 2001: 258). شاهد زبان‌شناختی برایین مطلب، اطلاق واژه «مهر» بر مهریه در فرهنگ عرب جاهلی است؛ واژه‌ای بسیار کهن که در

اصل به معنای «قیمت خرید زن»^۱ است و افزون بر عربی، در دیگر زبان‌های سامی نیز برای افاده همین معنا به کار برده می‌شود^۲ (مشکور، ۱۳۵۷: ۲ / ۸۷۳؛ برای همزادهای مَهر در زبان‌های خویشاوند عربی، بنگرید به: عبری: Gesenius, 1939: 555؛ اوگاریتی: Del Olmo Lete & Sanmartin, 2003: 536-537؛ آرامی ترگوم: Jastrow, 1903: 2/ 737, 739؛ سریانی: Hoftijzer & Jongeling, 1995: 2/ 601-602؛ Brun, 1895: 292).

در تقابل با دیدگاه جاهلی که مهریه را قیمت خرید زن می‌پنداشت، واژه قرآنی «نحله» مهریه را حق زن می‌انگارد و بر بعد حقوقی این دهش مالی تأکید می‌کند. به بیان دیگر، این واژه با فاصله گرفتن از نگاه بیع محور به نکاح، پرداخت مهریه را درون نظام تعهد حقوقی که مرد بر ذمه می‌گیرد، جایابی می‌کند. شاهد بر این مدعا، فرایند ساخت واژه «نحله» است؛ با این توضیح که ماده «نحل» در اصل به معنای «تملیک» (انتقال حق مالکیت از کسی به دیگری) و «تملک» (پذیرش حق مالکیت) است؛ به این ترتیب، اطلاق «نحله» بر «مهریه» جنبه‌های حقوقی ازدواج را برجسته می‌کند و زن را نه کالا، که صاحب حق می‌شناسد.

ب) زن به مثابه صاحب و مالک مهریه

عرب جاهلی بر این باور بود که چون زن در هنگام ازدواج نقش مُثمن را ایفا می‌کند، خود مستحق دریافت مَهر دانسته نمی‌شود. بر پایه این باور جاهلی، مهریه تنها به مالک و صاحب دختر که غالباً پدر یا برادر بزرگ‌ترش بود، تعلق می‌گرفت و شخص زن هیچ نصیبی از آن نمی‌یافت (ترمانینی، ۱۹۸۴: ۱۴۵-۱۴۶؛ علی، ۱۹۹۳: ۵ / ۵۳۱-۵۳۲؛ Montgomery Watt, 1956: 283). از همین رو بود که هرگاه در روزگار جاهلیت، پدری صاحب فرزند دختر می‌شد، به او چنین تبریک می‌گفتند: «هنيئاً لك النافجة»؛ یعنی

1. bride-price / purchase-price of wife.

۲. همین واژه است که در قالب وام‌گیری، به زبان فارسی راه پیدا کرده و به صورت مَهر و مَهریه کاربرد یافته

است (معین، ۱۳۶۲: ۴ / ۴۴۶۲ و ۴۴۷۱).

«عامل فزونی ثروت بر تو مبارک باد». نافجه - برگرفته از «ن ف ج» (زیاد شدن) - در اصل به معنای هر آن چیزی است که در اموال آدمی فزونی ایجاد کند؛ اما مصداق آن در این تحیت، مهریه‌ای بود که بابت ازدواج دختر به پدر تعلق می‌گرفت و در مال او ایجاد وسعت می‌کرد (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۷/ ۱۲۵؛ ابن سیده، ۱۴۱۷: ۳/ ۱۳، ۳۹۵؛ زمخشری، ۱۹۷۹: ۶۴۵).

در تقابل با الگوی جاهلی مهر، الگوی «نحله» به گونه‌ای صورت‌بندی شده است که زنان را صاحبان اصلی مهریه معرفی می‌کند. بر اساس نتایج ریشه‌شناختی، «نحله» بر لزوم تملیک مهریه به زنان تأکید می‌کند، به گونه‌ای که مال داده شده به تصرف و تملک آنان درآید. همسوبا دستاوردهای معناشناختی، آیه ۴ سوره نساء نیز به صراحت، صاحب اصلی مهریه را شخص زن - و نه پدر او - معرفی می‌کند: «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً...». بر اساس قواعد ادبیات عرب، فعل «ایتاء» دو مفعول را نصب می‌دهد: مفعول اول، واژه «النساء» است که اشاره به گیرنده مهریه و صاحب آن دارد؛ و مفعول دوم نیز واژه «صدقات» است که ضمیر غائب «هن» به آن اضافه شده و دیگر بار بر تعلق داشتن مهریه به شخص زن تأکید کرده است.

۷. نتیجه

مطالعه حاضر در صدد برآمد با کاربردی رویکردهای ریشه‌شناسی و تاریخ واژه‌نگاری، به معناشناسی واژه نحله در قرآن کریم همّت گمارد و مؤلفه‌های معنایی این واژه تکامد را بازشناسد. این پژوهش توانست تشّت موجود در آرای لغویان و مفسران درباره این واژه را که تا حدی ناشی از دور شدن از زبان عصر نزول و فراموش شدن سابقه تاریخی این واژه، و تا حدی مربوط به تعدد ریشه «ن ح ل» و وقوع هم‌نامی در آن است، رفع نماید. این مطالعه نشان داد:

۱. برخلاف دیدگاه اغلب عالمان لغت و تفسیر، واژه «نحله» فاقد هرگونه رابطه ریشه‌شناختی با واژه «نحل» - به معنای زنبور عسل - است؛ با این توضیح که ماده

«نحل» دو ساخت تاریخی کاملاً متفاوت را پشت سر گذاشته است: این ماده یک بار محصول الحاق پیش ساز /n/ به واژه آفروآسیایی *hal- به معنای شیرین بودن - است که به ساخت واژه «نحل» منجر شده است؛ و بار دیگر، محصول الحاق پیش ساز /n/ به واژه آفروآسیایی *hal- به معنای دادن - است که به ساخت واژه «نحله» انجامیده است. براین اساس، «نحل» در زبان عربی دچار اشتراک لفظی شده و به خطایک ریشه انگاشته شده است.

۲. گرچه عالمان تفسیر واژه «نحله» در آیه ۴ سوره نساء را به (الف) مهریه، (ب) فریضه و واجب الهی، و (ج) هدیه و عطیه معنا کرده‌اند، اما نقدهای متعددی بر این برداشت‌های تفسیری وارد است. رأی برگزیده آن است که براساس سیاق آیه و داده‌های ریشه‌شناختی، «نحله» در این آیه شریفه به «تملیک مهریه» معنا شود؛ بدین‌گونه که شوهر باید حق مالکیت خود بر بخشی از اموالش را به همسرش منتقل کند و مال داده‌شده را به تصرف و تملک شخص زن درآورد.

۳. کاربرد واژه «نحله» در سیاق بحث از پرداخت مهریه، دو آموزه بسیار مهم به همراه دارد که در قیاس با فرهنگ عرب پیش از اسلام درک می‌شود:

- نخست آنکه قرآن کریم - در تقابل با فرهنگ جاهلی - نه زن را کالایی قابل خرید و فروش برای شوهر به حساب می‌آورد و نه مهریه را قیمت‌المثل زن در نظر می‌گیرد، بلکه به دنبال آن است تا با کار بست واژه نحله، بعد حقوقی مهریه را پُررنگ نماید و زن را صاحب حقی بزرگ در زندگی مشترک معرفی کند.

- دو دیگر آنکه قرآن کریم - در تقابل با فرهنگ جاهلی - پدر عروس را صاحب مهریه نمی‌شناسد، بلکه با کار بست واژه نحله، مهریه را از جمله حقوق مالی زن می‌داند که تنها باید به او تملیک گردد. به این ترتیب، واژه قرآنی «نحله» زن را از موقعیت مملوک، به موقعیت مالک ارتقا می‌دهد و شخص زن را صاحب حق مالکیت بر مهریه می‌شناسد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم، *کفایة الأصول*، مؤسسة آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، بیروت، ۱۴۲۹ق.
۳. آلوسی، محمود بن عبدالله، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۴. ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمن بن محمد، *تفسیر القرآن العظیم*، مکتبه نزار مصطفی الباز، ریاض، ۱۴۱۹ق.
۵. ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهاية فی غریب الحدیث والأثر*، اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۷ش.
۶. ابن درید، محمد بن حسن، *جمهرة اللغة*، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۷م.
۷. ابن سیده، علی بن اسماعیل، *المختص*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۷ق.
۸. ابن فارس، احمد، *مقاییس اللغة*، دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۹ق.
۹. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، *تفسیر غریب القرآن*، دار و مکتبه الهلال، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۱۰. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *تفسیر القرآن العظیم*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، دارصادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۱۲. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۱۳. ابوعبیده، معمر بن مثنی، *مجاز القرآن*، مکتبه الخانجی، قاهره، ۱۳۸۱ق.
۱۴. ازهری، محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۲۰۰۱م.
۱۵. بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، بنیاد بعثت، قم، ۱۴۱۶ق.
۱۶. بلاغی، محمدجواد، *آلاء الرحمان فی تفسیر القرآن*، بنیاد بعثت، قم، ۱۴۲۰ق.
۱۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر، *أنوار التنزیل وأسرار التأویل*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۱۸. پاکتچی، احمد، «مفهوم قرآنی استیناس: ارزیابی اقوال تفسیری با رویکرد تاریخ واژه‌نگاری و ریشه‌شناسی»، *علوم قرآن و حدیث*، سال ۵۲، شماره ۱۰۴، بهار و تابستان ۱۳۹۹ش، ص ۷۳-۹۲.
۱۹. پاکتچی، احمد، *فقه الحدیث: مباحث نقل به معنا*، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ۱۳۹۴ش.
۲۰. ترمذینی، عبدالسلام، *الزواج عند العرب فی الجاهلیة والإسلام*، عالم المعرفه، کویت، ۱۹۸۴م.
۲۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، *تاج اللغة وصحاح العربیة*، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ق.

٢٢. حقی، اسماعیل، *تفسیر روح البیان*، دار الفکر، بیروت، ١٤٢٤ق.
٢٣. حویزی، عبد علی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، اسماعیلیان، قم، ١٤١٥ق.
٢٤. خلیل بن احمد، *کتاب العین*، دار و مكتبة الهلال، بیروت، ١٤١٠ق.
٢٥. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دار العلم - دار الشامیه، بیروت - دمشق، ١٤١٢ق.
٢٦. زمخشری، محمود بن عمر، *أساس البلاغة*، بیروت، دار صادر، ١٩٧٩م.
٢٧. زمخشری، محمود بن عمر، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، دار الكتاب العربی، بیروت، ١٤٠٧ق.
٢٨. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *الإتقان فی علوم القرآن*، دار الكتاب العربی، بیروت، ١٤٢١ق.
٢٩. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، المطبعة المیمینیه، قاهره، ١٤٠٤ق.
٣٠. صاحب بن عباد، *المحیط فی اللغة*، عالم الكتاب، بیروت، ١٤١٤ق.
٣١. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ١٤١٧ق.
٣٢. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ناصر خسرو، تهران، ١٣٧٢ش.
٣٣. طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، دار المعرفة، بیروت، ١٤١٢ق.
٣٤. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، کتاب فروشی مرتضوی، تهران، ١٣٧٥ش.
٣٥. طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
٣٦. عبدالباقی، محمد فؤاد، *المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم*، دار الحدیث، قاهره، ١٣٦٤ق.
٣٧. علی، جواد، *المفضل فی تاریخ العرب قبل الإسلام*، دار العلم للملایین - مكتبة النهضة، بیروت - بغداد، ١٩٩٣م.
٣٨. عیاشی، محمد بن مسعود، *التفسیر*، المطبعة العلمیه، تهران، ١٣٨٠ق.
٣٩. فاضل کاظمی، جواد بن سعید، *مسالك الأفهام إلى آیات الأحكام*، کتاب فروشی مرتضوی، تهران، ١٣٦٥ش.
٤٠. فخر رازی، محمد بن عمر، *التفسیر الکبیر*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ١٤٢٠ق.
٤١. فراء، یحیی بن زیاد، *معانی القرآن*، دار المصریة، قاهره، بی تا.
٤٢. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *القاموس المحیط*، مؤسسة الرساله، دمشق، ١٤٢٦ق.
٤٣. قاسمی، محمد جمال الدین، *محاسن التأویل*، دار الکتب العلمیه، بیروت، ١٤١٨ق.
٤٤. قرشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ١٣٧١ش.

۴۵. کاشانی، فتح‌الله، *منهج الصادقین*، کتاب فروشی محمدحسن علمی، تهران، ۱۳۳۶ش.
۴۶. کریمی‌نیا، مرتضی، «تکامد در قرآن: تحلیلی بر واژه‌ها و ترکیبات تک‌کاربرد در قرآن کریم»، *پژوهش‌های قرآن و حدیث*، سال ۴۷، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ش، صص ۲۴۷-۲۸۴.
۴۷. محقق حلّی، جعفر بن حسن، *معارج الأصول*، مؤسسه آل‌البتیة للطباعة و النشر، قم، ۱۴۰۳ق.
۴۸. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، *تاج العروس من جواهر القاموس*، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۴۹. مشکور، محمدجواد، *فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی*، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۷ش.
۵۰. معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ش.
۵۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *التذکرة بأصول الفقه*، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
۵۲. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *زبدة البیان فی أحكام القرآن*، کتاب فروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۸۶ق.
۵۳. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ش.
۵۴. ولفنزن، اسرائیل، *تاریخ اللغات السامیه*، دارالقلم، بیروت، ۱۹۲۹م.
۵۵. هدایت، شهرام، *بررسی زبان‌شناختی واژه‌هایی از قرآن کریم*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴ش.

1. Beeston, A. F. L. et al., *Sabaic Dictionary*, Beirut, Librairie du Liban, 1982.
2. Bennett, Patrick R., *Comparative Semitic Linguistics*, Indiana, Eisenbrauns, 1998.
3. Biella, J. Copeland, *Dictionary of Old South Arabic: Sabaeen Dialect*, Cambridge, Scholars Press, 1982.
4. Black, J. et al., *A Concise Dictionary of Akkadian*, Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, 2000.
5. Bomhard, Allan R., *Afrasian Comparative Phonology and Vocabulary*, Charleston, SC, Signum Desktop Publishing, 2014.
6. Brun, S., *Dictionarium Syriaco-Latinum*, Beirut, Typographia PP. Soc. Jesu, 1895.
7. Bussmann, Hadumod, *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*, London & New York, Routledge, 2006.
8. Campbell, Lyle & Mixco, Mauricio, *A Glossary of Historical Linguistics*, Edinburgh, Edinburgh University Press, 2007.
9. Costaz, Louis, *Syriac-English Dictionary*, Beirut, Dar el-Machreq, 2002.

10. Dalman, Gustaf, *Aramäisch-Neuhebräisches Wörterbuch zu Targum, Talmud und Midrasch*, Frankfurt, Kauffmann, 1901.
11. Del Olmo Lete, Gregorio & Sanmartín, Joaquín, *A Dictionary of the Ugaritic Language in the Alphabetic Tradition*, Leiden, Brill, 2003.
12. Dolgopolsky, Aharon, *Nostratic Dictionary*, Cambridge, McDonald Institute for Archaeological Research, 2008.
13. Drower, E. S. & Macuch, R., *A Mandaic Dictionary*, Oxford, Clarendon Press, 1963.
14. Gelb, Ignace, et al., *The Assyrian Dictionary*, Chicago, Oriental Institute of Chicago University, 1998.
15. Gesenius, William, *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, Oxford, Clarendon Press, 1939.
16. Gray, Louis, *Introduction to Semitic Comparative Linguistics*, Amsterdam, Philo Press, 1971.
17. Hoftijzer, J. & Jongeling, K., *Dictionary of the North-West Semitic Inscriptions*, Leiden, Brill, 1995.
18. Jastrow, Marcus, *A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi and the Midrashic Literature*, London/ New York, Luzac/ Putnam, 1903.
19. Klein, E., *A Comprehensive Etymological Dictionary of the Hebrew Language*, Jerusalem, The University of Haifa, 1987.
20. Krahmalkov, Ch. R., *Phoenician-Punic Dictionary*, Leuven, Peeters, 2000.
21. Leslau, Wolf, *Comparative Dictionary of Ge'ez*, Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, 1991.
22. Lipinski, Edward, *Semitic Languages*, Leuven: Peeters, 1997.
23. Montgomery Watt, William, *Muhammad at Medina*, Oxford, Clarendon Press, 1956.
24. Moscati, Sabatino, *An Introduction to the Comparative Grammar of the Semitic Languages*, Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, 1980.
25. Motzki, Harald, "Bridewealth", *Encyclopaedia of the Qur'an*, vol. 1, Leiden, Brill, 2001.
26. O'Leary, De Lacy, *Comparative Grammar of the Semitic Languages*, London, Kegan Paul, 1923.
27. Orei, Vladimir & Stolbova, Olga, *Hamito-Semitic Etymological Dictionary*, Leiden, Brill, 1995.
28. Riemer, Nick, *Introducing Semantics*, Cambridge, Cambridge University Press, 2010.
29. Saeed, John, *Semantics*, Hoboken, Wiley-Blackwell, 2009.

30. Spies, O., "Mahr", *The Encyclopedia of Islam*, 2nd edition, vol. 6, Leiden, Brill, 1991.
31. Smith, William Robertson, *Kinship and Marriage in Early Arabia*, London, Adam and Charles Black, 1907.
32. Von Soden, Wolfram, *Akkadisches Handwörterbuch*, Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, 1972.
33. Zammit, Martin, *A Comparative Lexical Study of Qur'anic Arabic*, Leiden, Brill, 2002